

## بررسی خُلق و خُلُق محمدی در مثنوی‌های شعر فارسی (از سنایی تا شیخ محمود شبستری)

رقیه هادی پور<sup>۱</sup>، مریم محمدزاده<sup>۲\*</sup> و رامین صادقی نژاد<sup>۳</sup>

### چکیده

مطالعهٔ زوایای گوناگون شخصیت، رفتار و زندگی پیامبر(ص) از اهمیت بسزایی برخوردار است؛ در پژوهش حاضر، با روش توصیفی-تحلیلی، به یاری شواهدی از متن، به بررسی خُلق و خُلُق حضرت محمد(ص) در مثنوی‌های شعر فارسی از سنایی تا شیخ محمود شبستری پرداخته شد. یافته‌ها نشان می‌دهد که در این مثنوی‌ها بیشتر به جنبه‌های خُلُق و باطنی حضرت پرداخته شده و به جنبه‌های ظاهری و جسمانی ایشان، کمتر اشاره شده است. توجه به اوصاف جسمانی پیامبر تا پایان قرن ششم، بیشترین بسامد را در اشعار سنایی و نظامی دارد و از آن پس در قرن هفتم و هشتم در اشعار مولوی، سعدی و شیخ محمود شبستری هیچ نمودی ندارد. سنایی و عطار بیشترین توجه را به اوصاف خُلُق حضرت داشته‌اند و ویژگی‌هایی همچون بی‌سایگی، امی بودن، سیادت بر انبیا، استغراق در عبادت، اقتدار و شجاعت، مهرورزی، تقدّم بر کاینات، شفاعت و... جزو اوصاف خُلُق پیامبر(ص) هستند که در مثنوی‌های این دوره مورد ستایش قرار گرفته‌اند؛ لیکن تأکید بر تقدّم بر کاینات بیش از بقیه ویژگی‌های ایشان نمود دارد و در اشعار تمامی شاعران، مورد بحث قرار گرفته است.

**کلید واژه‌ها:** حضرت محمد(ص)، خُلُق نبوی، خُلُق نبوی، شعر فارسی، نعت.

<sup>۱</sup> - دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد اهر، دانشگاه آزاد اسلامی، اهر، ایران.

<sup>۲</sup> - گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد اهر، دانشگاه آزاد اسلامی، اهر، ایران. (نویسنده مسئول)

m-mohammadzadeh@iau-ahar.ac.ir

<sup>۳</sup> - گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد اهر، دانشگاه آزاد اسلامی، اهر، ایران.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۴/۰۹

تاریخ وصول: ۱۳۹۸/۱۲/۱۷

## ۱. مقدمه

برخی از سخنوران در کنار تحمیدیّه و پرداختن به خداشناسی، به نبوت پیامبر(ص) توجه کرده و با برشمردن برخی از صفات والای آن حضرت به ستایش ایشان پرداخته‌اند. این ستایش‌ها، پس از ظهور اسلام، شکل گرفت و منجر به پدید آمدن نوع خاصی از مدح باعنوان نعوت یا مدایح نبوی شد. حسّان بن ثابت، نخستین شاعری است که قصایدی در نعت رسول(ص) سرود و به شاعرانّبی مفتخر گشت؛ سپس کمیت بن زید، دعل و فرزدق با ورود به این عرصه، مدح ایشان را وسیله رقابت در این فن قرار دادند. از همان روزهای به وجود آمدن فارسی دری و سرایش و نگارش کتب مختلف نظم و نثر بدین زبان، ستایش وجود نازنین نبوی در آثار آنان نیز مجال بروز و ظهور یافت و پارسی‌گویان، شاهکارهای ادبی خود را به نعت نبوی مزین کردند؛ لیکن «گذری بر سیر تحوّل اندیشه‌های دینی در ادبیات فارسی، بیانگر آن است که در شعر فارسی تا قرن ششم به علّت اختلاف در شیوه‌ها و نگرش‌ها و شرایط و اوضاع خاصّ اجتماعی، اندیشه دینی کمتر منعکس می‌شده است» (ایزدپناه، ۱۳۷۸: ۴)؛ ولی بعد از قرن ششم، شرایط و زمینه برای بهره‌مندی از اندیشه‌های دینی فراهم شده و اصول اسلامی - به ویژه با تحکیم و تثبیت و گره خوردن با اندیشه‌های عرفانی - زمینه بروز و ظهور یافت (ر.ک. زکی مبارک، ۱۹۹۷: ۱۷) در این میان، حوادث زندگی، شمائل، مناقب و فضایل پیامبر(ص) در شعر سخنوران شعر فارسی جلوه خاصی پیدا کرد؛ چنان که بررسی این نعت‌ها، معلوم می‌دارد که شاعران به جنبه‌های خاصی از فضایل ذاتی و خصایص ظاهری آن حضرت پرداخته‌اند.

در پژوهش حاضر با هدف دستیابی به سیر و روند تکاملی نعت‌های شعر فارسی در حیطه پرداختن به خلق و خُلق نبوی، بر اساس مثنوی‌های شعر فارسی از سنایی تا شیخ محمود شبستری، اوصاف خَلقی و خُلُقی رسول اکرم(ص) را مورد بررسی قرار داده‌ایم؛ سپس ضمن بررسی تفاوت‌ها و تشابه‌های موجود در میان این نعت‌ها، به جنبه‌هایی از خصوصیات ظاهری و باطنی ایشان که بیش از دیگر موارد، مدنظر این شاعران بوده خواهیم پرداخته‌ایم.

## اهمّیت و ضرورت تحقیق

با توجه به رواج عرفان‌های کاذب و نسبت‌دادن بعضی رفتارها به ختمی مرتبت(ع) و همچنین رواج خشونت و انتساب ناروای آن به اسلام و رسول(ص)، این مطالعات و نتایج آن - که نشان از

رفتار و منش مورد اعتبار بزرگان از آن حضرت می‌باشد- می‌تواند به شناساندن رفتار بایسته ایشان به جهانیان، یاری‌رسان باشد.

#### پیشینه تحقیق

سیمای محمد(ص) در آیین شعر فارسی (شاهرخی و مشفق کاشانی، ۱۳۷۴)، نعت حضرت رسول اکرم(ص) در شعر فارسی (دهشیری، ۱۳۴۸)؛ سیمای پیامبر اعظم در نظم (کاظمیان، ۱۳۸۵) و مدایح محمدی در شعر فارسی (احمدی بیرجندی، ۱۳۷۹) کتبی هستند که صرفاً به نقل اشعاری از سخنوران کلاسیک و معاصر در نعت پیامبر(ص) پرداخته‌اند. سیمای رسول مهر(ص) در ادب فارسی (مدرسی، ۱۳۸۷) معجزات حضرت محمد(ص) را به روایت متون ادبی بازکاوی کرده است. بازتاب شخصیت پیامبر در شعر فارسی نشان می‌دهد که شاعران معاصر، شخصیت پیامبر را در چهار بعد مدحی، حادثه‌ای، روایتی و تصویری در اشعارشان منعکس کرده‌اند. (بزرگ بیگدلی، صادقی، ۱۳۸۶) بررسی مدایح نبوی کعب بن زهیر و خاقانی شروانی نتیجه می‌گیرد که کعب، از خوف جانش و خاقانی با دل و جانش به مدح پرداخته‌اند. (محسنی‌نا، جهادی، ۱۳۸۹) با بررسی تطبیقی مدایح نبوی در اشعار جمال‌الدین عبدالرزاق و صفی‌الدین حلّی، مضامینی چون منزلت پیامبر(ص)، معراج، انشقاق قمر، معجزه هنگام ولادت، فضیلت و برتری رسول اکرم بر سایر انبیا، مدح پیامبر توسط جمادات و نباتات را در اشعار هر دو شاعر بررسی کرده‌است. (فلاح، ۱۳۹۶) تحلیل نعت حضرت مصطفی(ص) در قصاید خاقانی، می‌کوشد روشن کند که نعتیه‌های خاقانی دارای چه ساختار و مضمونی است و چه اغراض و ابزاری در این زیر گونه ادبی- بلاغی وجود دارد. (ماهیار، کرمی، ۱۳۹۶: ۷۰) سیمای حضرت محمد(ص) در دیوان شهریار (اسدالهی، نظامی‌رشید، ۱۳۹۴) و بررسی تطبیقی اسراء و معراج در مدایح نبوی بوصیری و عطار نیشابوری (سرباز، منیجی، ۱۳۹۴) از دیگر آثار در این زمینه هستند.

#### روش تحقیق

تحقیق حاضر مبتنی بر ابزار کتابخانه‌ای و شیوه توصیفی-تحلیلی است. گردآوری و طبقه‌بندی اطلاعات، تحلیل یافته‌ها و استنتاج کلی، ساختارهای اساسی این پژوهش را تشکیل می‌دهد.

### بحث و بررسی یافته‌ها

سخنوران زبان فارسی با الهام از روایات، احادیث و آیات و همچنین با بهره‌گیری از تواریخ صدر اسلام و کتب سیر و شمایل پیامبر(ص)؛ اشعاری در نعت نبوی سروده و شخص و شخصیت ایشان را مورد ستایش قرار داده‌اند. بررسی این دسته از اشعار در دو بخش اوصاف ظاهری و اوصاف باطنی به همراه مصادیق مختص به خصوصیات خلقی و خلقی آن حضرت در مثنوی‌های فارسی نشان می‌دهد که هر کدام از این سخنوران، دیدگاه ویژه‌ای نسبت به اوصاف ظاهری و باطنی آن حضرت دارند.

### الف- خلق نبوی (اوصاف ظاهری)

خلق در لغت به معنای «به وجود آوردن، آفرینش... و مجازاً صورت و هیكل ظاهری انسان» است (انوری، ۱۳۸۱: ۲۸۱۲/۴) و اختصاص دارد به هیأت و شکل که با چشم و دیده درک می‌شود (ر.ک. راغب، ۱۳۸۱: ذیل واژه)؛ لذا در بررسی خلق نبوی می‌توان گفت مراد از خلق، سیمای ظاهری رسول و ویژگی‌های جسمانی و چهره و اندام او است که در قرآن ذکر نشده و تنها در منابع روایی و تاریخی مختلف از فریقین شیعه و سنی نقل گردیده و در اشعار سخنوران نیز بازتاب یافته است.

### گیسو

براساس روایات منقول، موهای پیامبر(ص) «نسبتاً صاف بوده... هرگاه بلند می‌شد تا لاله گوش - هایش می‌رسیده و هرگاه کوتاه می‌کرده تا نیمه گوش‌هایش می‌رسیده است. تعداد موهای سپید در ریش و سرش تا به بیست تار می‌رسیده است» (نویری، ۱۳۶۴: ۲۱۲/۳) انس گوید: «در سر و صورت رسول خدا (ص) بیش از چهارده تار موی سفید نشمردم... وگویند: هفده تار موی سپید داشت... عبدالله بن عمر گوید: موی سپید آن حضرت نزدیک به بیست تار موی بود.» (ر.ک. طباطبائی، ۱۳۹۵: ۱۹) از ام‌هانی نیز روایت شده که رسول خدا(ص) را دیدم که چهار گیسوی بافته داشت؛ لیکن ابن شهر آشوب گوید: «آن حضرت دو گیسو داشت و آن رسمی بود از هاشم جدّ اعلای آن حضرت.» (همان: ۱۹-۱۸)

سنایی، مطابق برخی از این روایات، به توصیف گیسوان حضرت نبی(ص) پرداخته؛ دو گیسو برای ایشان تصویر کرده است (۱۳۷۷: ۲۱۴) و در اشاره به عادت آن حضرت که موی مبارک را می‌بافت و از

دو طرف می‌آویخت، در تصویری که می‌آفریند ضمن آن که آفتاب چهره آن حضرت را نگهبان شریعت معرفی می‌کند، گیسویش را در بند آورنده گردن‌ها معرفی می‌کند (همان: ۱۹۴) و با تشبیهی مضمّر، سخن از زلف‌های سیاه ایشان به میان می‌آورد (همان: ۱۹۶) از میان روایات مربوط به تعداد موهای سفید پیامبر (ص) نیز، روایت هفده تار موی را برگزیده و با تصویر آفرینی‌های شاعرانه گوید:

هفده تار موی چون ستاره به باغ      و آن دیگر سیاه چون پر زاغ  
اندران گیسوی سیاه و سپید      دوخته عقل کیسه‌های امید

(سنایی، ۱۳۷۷: ۱۹۵)

خاقانی با اشاره به خوشبویی گیسوان پیامبر (ص) تعداد موهای سفید ایشان را هفده تار موی می‌داند. (خاقانی، ۱۳۵۷: ۱۴۶) نظامی بدون اشاره به روایات مربوط به موهای آن حضرت، در توصیفی شاعرانه، توسل به سیاهی گیسوی او را نجات دهنده مؤمنان می‌داند. (نظامی، ۱۳۸۵: ۳۵) عطار نیز ضمن تأکید بر بوی زلف حضرت، شمیم باد صبا و عنبر را در مقابل گیسوان ایشان ناچیز می‌داند. (عطار، ۱۳۸۶ الف: ۹۵)

#### اندام و قامت

پیامبر (ص)، اندام متعادل داشت. «از میانه بالا، اندکی بلندتر بود و بسیار بلند نبود... اعضای بدنش همه معتدل و سینه و شکمش برابریکدیگر بود. میان دو کتفش پهن بود و استخوان‌بندی بدنش قوی و درشت بود.» (قمی، ۱۴۲۲ ق: ۲۳) از علی (ع) روایت شده که «پیامبر نه کوتاه بود و نه بلند.» (طبری، ۱۳۵۲: ۶۰/۴) امام جعفر صادق (ع) نیز فرمود: «امام حسن (ع) از دائی‌اش، هند بن ابی‌هاله ... درخواست نمود تا سیمای دل آرای خاتم پیامبران (ص) را برای وی توصیف نماید. او در پاسخ چنین گفت: رسول خدا (ص) در دیده‌ها با عظمت می‌نمود، قامتش رسا... گونه‌هایش نرم و کم گوشت» بود. (مجلسی، ۱۴۱۲ ق: ۱۴۷) سنایی ضمن آن که قامت حضرت را بر سرو برتری داده، ایشان را منتصب قد می‌داند. (۱۳۷۷: ۱۹۴) نظامی نیز به قامت سروگون ایشان اشاره دارد. (نظامی، ۱۳۸۵ ب: ۲۴)

### رخ و چهره

حضرت رسول (ص) چهره‌ای جذاب داشت. صورتش چونان ماه شب چهارده و رنگ چهره‌اش سپید مایل به سرخی بود. (ر.ک. طبری، ۱۳۵۲: ۵۹/۴) از انس بن مالک روایت است که «رسول (ص) چهره‌ای درخشان داشت و رنگش مانند مروارید سپید بود.» (طباطبائی، ۱۳۹۵: ۲۹) چنین است که سنایی در توصیف جمال آن حضرت، رخسار او را نورانی‌تر از ماه و آفتاب، بیان کرده (۱۳۷۷: ۱۹۴) و بر زیبایی چهره‌شان تأکید می‌ورزد. (همان: ۲۱۴) نظامی، عقل را شیفته چهره پیامبر؛ و طلوع خورشید در سحرگاهان را نتیجه خنده ایشان می‌داند. (نظامی، ۱۳۸۵: ۳۵) عطار نیز با باور بر این که روشنایی آسمان‌ها، نشأت گرفته از نورانیت چهره نبوی است (عطار، ۱۳۸۶ الف: ۹۵) آفتاب چهره حضرت را تفسیری از وَالشَّمْسُ و سیاهی گیسویش را تفسیری از وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشَى می‌داند. (همان: ۱۳۳)

### چشم

بر اساس روایات، در توصیف چشمان پیامبر (ص) گفته‌اند که آن حضرت، دیدگانی بزرگ و سیاه داشت و اندک سرخی در سفیدی چشمانش هویدا بود. (ر.ک. طباطبائی، ۱۳۹۵: ۱۴)؛ لیکن در مثنوی‌های شعر فارسی به هیچ کدام از این مضامین اشاره نشده است. تنها سنایی یک بیت در مورد نرگس چشم آن حضرت سروده است.

نرگسش چون ز آفتاب ترگشتی      زهره در حال نوحه گرگشتی

(سنایی، ۱۳۷۷: ۲۰۰)

### ابرو

پیامبر (ص)، ابروانی به هم پیوسته، باریک و کشیده داشتند. علی (ع) می‌فرمایند: «کان حَبیبی مُحَمَّدًا صَلَّى الْجَبِينِ مَقْرُونًا لِحَاجِبِينَ أَدْعَجَ الْعَيْنِينَ» (صدوق، ۱۳۶۲: ۵۹۸/۲) دوست من محمد (ص) دارای پیشانی بلند و ابروانی به هم پیوسته بود. در این میان، نظامی بدون هیچ اشاره‌ای به کیفیت ابروی ایشان، تنها با لفظ خوب از آن یاد می‌کند.

چون ابروی خوب تو در آفاق      هم جفت شد این چهار و هم طاق

(نظامی، ۱۳۸۵: ۲۸)

## دهان و دندان

دهان پیامبر(ص) از زیبایی خاصی برخوردار بود، دندان‌هایش از هم جدا و سفید بود. (مفلیح الانسان) «دهانش اندکی بزرگ، میان دندان‌هایش باز و شیرین دهان بود.» (طباطبایی، ۱۳۹۵: ۱۶) در درگیری نبرد احد، «عمرو بن قیمه»، سنگی به سوی پیامبر افکند که موجب مجروح شدن پیشانی و شکستن بینی و دندان و شکافته شدن لب پایین آن حضرت شد. سنایی با الهام از حوادث غزوه احد به شکسته شدن دندان مبارک اشاره دارد. (نظامی، ۱۳۷۷: ۲۲۰) نظامی از شکستن دندان رسول(ص)، گریزی زیبا به کمال معنوی آن حضرت می‌زند که «از دو جهان هیچ دندان نداشت» و از تمتعات مادی سفره حیاتش خالی بود. (نظامی، ۱۳۸۵: ۳۴-۳۳) عطار نیز ضمن تلمیح به این رخداد، اشاره می‌کند که باری تعالی انتقام حضرت را از سنگدلان بی‌رحم خواهد گرفت. (عطار، ۱۳۸۶- الف: ۹۵)

## مُهر نبوت

بسیاری از افرادی که در صدر اسلام، پیامبر(ص) را دیده‌اند؛ به طور متواتر نقل کرده‌اند که بین دو شانه‌ایشان نشانه‌ای غیرعادی وجود داشت که دائم همراه ایشان بود. این نشانه که اصطلاحاً به مُهر نبوت موسوم بود، قابل رؤیت بود. (ر.ک. فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق: ۱۸۵/۴؛ جامی، ۱۴۱۳ق: ۴۹- ۴۸) از برخی روایات مستفاد می‌شود که این مُهر به واسطه برجسته بودنش، ملموس بوده و بعد از وفات حضرت، این نشانه نیز برطرف شده است. (ر.ک. بیهقی، ۱۳۶۱: ۱۹۳/۱-۱۹۲) البته در کیفیت و چگونگی این مُهر، روایات مختلفی وجود دارد. (ر.ک. ترمذی، ۱۳۹۱: ۳۲) خواجوی، ضمن اشاره به سابقه این مُهر در فریقین شیعه و سنی، مشخصات مُهر را در شش مورد تعیین کرده و اهتمام جدی برای تعیین کیفیت ظاهری مُهر از قبیل شکل (خال، مجموعه چند خال، خال سیاه همراه با مو، پاره گوشت برجسته) و تعیین محل مُهر (پشت کتف، بین دو کتف، غضروف در شانه، پشت) داشته است. (ر.ک. نفیسی، ۱۳۵۴: ۲۰-۶).

در اشعار سخنوران زبان فارسی بدون این که به کیفیت و شکل این مُهر توجهی شود، صرفاً به وجود این نشانه در بدن رسول اشاره شده است؛ چنان که در مخزن الاسرار می‌خوانیم:

مه که نگین دان زبرجد شده ست      خاتم او مهر محمد شده ست  
(نظامی، ۱۳۸۵: ۲۵)

در مصیبت نامه عطار نیز همین مقوله بازتاب یافته است (عطار، ۱۳۸۶: ۱۳۳)؛ لیکن در منطق الطیر، ضمن تشبیه این مهر به خورشید، محل آن را در میان دو کتف نبی (ص) معرفی می‌کند. (عطار، ۱۳۸۳: ۲۴۶)

### ب. خُلق نبوی (اوصاف باطنی)

خُلق در لغت به معنای ملکه‌ای است نفسانی که افعال بدنی مطابق اقتضای آن از آدمی سر می‌زند؛ حال ممکن است آن ملکه از فضائل باشد مانند عفت و شجاعت؛ و یا از رذایل اخلاقی باشد مانند حرص و جبن. (ر.ک. دهخدا، ۱۳۷۳؛ ابن منظور، ۱۴۱۲ق: ۴/ذیل واژه) همچنین گفته‌اند: خُلق «عبارت است از هیأتی راسخ در نفس که مبدأ صدور افعال خیر یا شر گردد.» (کاشانی، ۱۳۷۳: ۵۰۰) بر این اساس، هرگاه با پیش زمینه چنین تعریفی به سراغ اوصاف و ویژگی‌های باطنی حضرت (ص) برویم و بر مبنای آیات، احادیث، روایات و مثنوی‌های شعر فارسی در محدوده اشعار سنایی تا شیخ محمود شبستری، ویژگی‌های خلقی ایشان را بررسی کنیم این خصوصیات در محورهای زیر قابل بررسی هستند.

### نداشتن سایه

اساساً برای پی‌بردن به اوصاف پیامبر بزرگوار، دو دسته منابع داریم: منبع اول، خود قرآن کریم است که اوصاف و ویژگی‌های آن حضرت را بیان می‌کند. منبع دوم، منابع حدیثی و تاریخی هستند که سیره ایشان را بیان کرده‌اند. نکته قابل ذکر این است که قرآن، از بی‌سایگی پیامبرسخنی به میان نیاورده و نه تنها ایشان را متفاوت از ویژگی‌های جسمانی دیگر انسان‌ها ندانسته؛ بلکه بشری مخلوق معرفی کرده که به ایشان وحی می‌شود. (کهف/۱۱۰) در این میان، در برخی منابع روایی، احادیثی، مضمون بی‌سایگی پیامبر به چشم می‌خورد. بررسی این روایات نشان می‌دهد که در میان کتب اهل سنت، احادیثی با مضمون بی‌سایگی پیامبر، در کتب صحاح سته و دیگر کتب معتبر آن‌ها نقل نشده است و در این زمینه، منابعی که احادیث سایه نداشتن پیامبر را در اهل سنت نقل کرده-

اند بیشتر به کتاب نوادر الاصول حکیم ترمذی ارجاع داده‌اند که قدیمی‌ترین کتاب در میان منابعی است که این حدیث را با الفاظ مختلف نقل کرده‌اند. (ر.ک. کهن‌ترابی، ۱۳۹۵: ۵۵) تمامی احادیث نقل شده در منابع شیعه در باب بی‌سایگی حضرت رسول (ص) از سلسله سند برخوردارند. کتاب الکافی، نخستین منبعی است که حدیثی را نقل کرده که در آن به بی‌سایگی پیامبر اشاره شده است. (ر.ک. کلینی، ۱۳۶۵: ۴۴۲/۱) روایت بعدی شیعه در موضوع بی‌سایگی، حدیث منقول از شیخ صدوق است که در آن امام رضا(ع)، نداشتن سایه را از علامات پیامبر(ص) معرفی می‌کند. (ر.ک. ابن بابویه، ۱۴۱۳ق: ۴/۱۸۱) بازتاب این مسأله در اشعار سخنوران، بیانگر آن است که این موضوع، امری شناخته شده و شایع در بین شاعران بوده است.

### گنج همسایه بُد دل پاکش      رنج سایه نبود بر خاکش

(سنایی، ۱۳۷۷: ۲۲۲)

نظامی، پیامبر را به ماهی تشبیه می‌کند که نورش را از خورشید نوراللهی می‌گیرد؛ لذا سایه ندارد. (نظامی، ۱۳۸۵: ۳۶) در هفت‌پیکر نیز با کنایه‌ای لطیف، ایشان را بی‌سایه عنوان کرده است، اما برخلاف مخزن‌الاسرار که ایشان را به ماه تشبیه کرده بود، این بار با استفهامی توبیخی، حضرت را به خورشیدی بدون سایه، مانند کرده است. (نظامی، ۱۳۸۵: ج: ۲۰) عطار، در پارادوکسی زیبا به سایه [رحمت] بی‌سایگی پیامبر(ص) که بر خافقین گسترده؛ اشاره کرده است. (عطار، ۱۳۸۳: ۲۴۶) مولوی نیز موضوع بی‌سایه بودن پیامبر را مورد تحلیل قرار داده و می‌گوید: «خورشید و ماه سایه ندارند، زیرا سایه، ظلّ و تاریکی است که از وقوع جسم کثیفی در جلوی نور حاصل می‌شود؛ از این رو، وجود پیامبر(ص) که خورشید بود سایه نداشت.» (مولوی، ۱۳۸۰: ۳ / ۹-۳۵۶۸) شبستری با دیدگاهی عرفانی، این موضوع را مورد تحلیل قرار داده و می‌گوید: «آفتاب در هنگام استوا که در بالاترین ارتفاع قرار دارد، در سایه پنهان می‌شود و اشیا بدون سایه می‌شود. زمان ظهور پیامبری حضرت رسول نیز هنگام کمال نور نبوت بود، پیامبر پیوسته بر صراط مستقیم، اقامه عدالت می‌کرد؛ بنابراین اخلاق و رفتار او همچون خطّ استوا در درجه اعتدال بود. از سوی دیگر، وجود سایه، دلیل انحراف و کجی آفتاب در آسمان است، چون در ظاهر و باطن حضرت محمد(ص) انحرافی نبود؛ لذا سایه هم نداشت.» (شبستری، ۱۳۸۶: ۱۸۹-۱۸۷) همچنین نور نبی اسلام(ص) را

بسان خورشید اعظمی دانسته که گاهی از وجود حضرت آدم(ع) تابیده است و گاهی از وجود حضرت موسی(ع) (همان: ۱۸۶).

### استغراق در عبادت

در مورد عبادات پیامبر(ص) که همراه با ورم پاهایشان در اثر ایستادن مداوم در هنگام طاعت الهی بود، گفته‌اند: «پیامبر هرگاه به نماز می‌ایستاد، از خوف خدا، رنگ از چهره‌اش می‌پرید.» (طباطبائی، ۱۳۹۵: ۲۵۱) عایشه گوید که «رسول خدا چنین بود که با ما مشغول صحبت و گفتگو بود. چون وقت نماز می‌رسید، چنان حالش دگرگون می‌شد که گویا نه او ما را می‌شناخت و نه ما او را می‌شناسیم.» (همان: ۲۵۱) سخنوران زبان فارسی با الهام از این خلق نبوی، اشعار زیبایی سروده‌اند؛ چنان که سنایی، شور نبوی به نماز را دستمایه‌ای در نعت حضرت(ص) قرار می‌دهد. (سنایی، ۱۳۷۷: ۲۰۰) نظامی تأکید می‌کند که زمانی که پیامبر به خالق مشغول می‌گشت؛ در کوه‌ها و غارها پناه می‌گرفت. (نظامی، ۱۳۸۵، ب: ۲۴) و آنچنان در عبادت حق مشغول می‌گشت که پاهایش ورم می‌کرد؛ چنان که عطار گوید:

گهی دندانش را سنگی قلم کرد      گه از طاعت همی پایش ورم کرد  
(عطار، ۱۳۸۶ الف: ۹۵)

### اقتدار و شجاعت

شجاعت که از فضایل برجسته انسانی است، در وجود پیامبر(ص) تجلی یافته است؛ به گونه‌ای که ایشان در همه گونه‌های شجاعت، بی‌همتا بود؛ آن‌گونه که اگر سخن حقی می‌بایست اظهار شود؛ بی‌پروا و به صراحت از آن یاد می‌کرد و اگر صحنه نبردی بود، پیشتاز صف‌ها می‌شد و اگر فریادرسی می‌بایست، بر همگان پیشی می‌گرفت؛ «علی(ع) می‌فرماید: به گاه جنگ، زمانی که آتش جنگ، سخت زبانه می‌کشید و دو لشکر به هم می‌رسیدند ما خود را در پناه رسول خدا(ص) قرار می‌دادیم و هیچ یک از ما به دشمن نزدیک‌تر از آن حضرت نبود.» (نویری، ۱۳۶۴: ۲۵۵/۱۸) از براءبن عازب نیز روایت شده که می‌گفت: «هر گاه جنگ بالا می‌گرفت، ما خود را در پناه پیامبر

خدا قرار می‌دادیم و شجاع، کسی بود که جرأت می‌کرد با او هم ردیف شود.» (خرگوشی، ۱۳۶۱: -۸۳/۳) بدین‌سان، شجاعت حضرت در دفاع از اسلام، همواره مورد ستایش شعرای زبان فارسی قرار گرفته است. سنایی گوید:

بر زمان حکم چون شهان کرده      بر زمین، نان چو بندگان خورده...  
منبع رعب در دو بازو داشت      منهج صدق در دو ابرو داشت  
(سنایی، ۱۳۷۷: ۲۱۷)

«پیامبر(ص) با مؤمنان به نرمی رفتار می‌کرد؛ ولی در برابر کافران، سرسختانه ایستادگی می‌کرد؛ از این‌رو، کسانی که از اول با او به کین برخاستند، آخر مسلمان گشتند.» (نظامی، ۱۳۸۵: ج: ۲۰) نظامی در بیان قدرت و اقتدار ظاهری و باطنی پیامبر(ص) از این هم فراتر رفته و آن جناب را بزرگ مرسلی معرفی کرده که آسمان‌ها و زمین را زیر سلطه دارد (همان، ۱۳۸۵: ات: ۲۹).

### صبر و بردباری

در قرآن کریم، پیامبر(ص) به شیوه‌های مختلف، امر به صبر شده است؛ گاهی با تعبیرات ساده و گاهی با تعبیر واصبر، که به معنای صبری سنگین است؛ چنان که می‌فرماید: *وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ* - (مدثر/۷). همچنین در برابر همه مشقت‌هایی که به پیامبر روا می‌شد و آن بزرگوار باید همه آنها را تحمل می‌کرد، باز به مناسبت‌های مختلف به آن حضرت سفارش می‌شد که باید صبر کنی. شهر آشوب گوید: «پیامبر(ص) بردبارترین مردم بود.» (ابن شهر آشوب، ۱۳۶۴: ۱/۱۴۵) خود حضرت نیز تأکید داشت که من به عنوان مرکز حلم، معدن علم و محل شکیبایی برگزیده شدم. (ر.ک. مجلسی، ۱۴۱۲: ق: ۴۲۲/۷) سنایی، صبر بر ناملازمات را از عواملی می‌داند که خواجه کاینات با تخلق بدن، سبب گردآمدن افراد زیادی در اطراف خود گردید. (۱۳۷۷: ۲۲۲) عطار گوید:

در بر حلمش که کوه ساکن است      در زمین صد لرزه نایمن است  
(عطار، ۱۳۸۶: ب: ۱۳۴)

### سخاوت و بخشندگی

بر اساس احادیث و روایات، یکی از خصائل نیکوی پیامبر (ص)، بخشندگی آن حضرت بود؛ چنان که اگر سائلی از ایشان درخواستی داشت، هرگز دست ردّ به سینه او نمی زد و هر آنچه در توان و بضاعت مالی داشت، به او کمک می نمود. ترمذی روایت کرده است: «بخشنده تر و دست و دل بازتر از همه مؤمنان و راستگو و باوفا و نرم خوتر از همه بود.» (ترمذی، ۱۳۹۱: ۲۹)؛ از این رو، «در شعر فارسی تصاویری زیبا، از سخاوت ایشان یاد می شود.» (سنایی، ۱۳۷۷: ۱۹۴-۱۹۳؛ نظامی، ۱۳۸۵: ۲۷) «سخاوتی که دریای قلزم در برابر آن ارجی ندارد» (عطار، ۱۳۸۶ الف: ۹۷) و «سردار مهربانی همچون محمد با تخلق بدان اسطوره جود گردیده و سخاوت حاتم را بی اعتبار کرده است.» (مولوی، ۱۳۸۰: ۱۰۶۱/۶)

### مهرورزی و خوش خلقی

پایبندی به تعالی اخلاقی مردم در صدر امور آن حضرت بوده و پیامهای اخلاقی ایشان، همواره منادی بشریت بوده است؛ چنان که خود نیز می فرمایند: «أنا بعثت لاتمم مكارم الاخلاق.» (مجلسی، ۱۴۱۲: ۳۸۲/۶۸) این خلق پر عطوفت از عطایایی سرچشمه گرفته بود که خداوند عنایت کرده بود و اگر او فردی درشت خو بود، مردم از اطرافش پراکنده می شدند. (آل عمران/۱۵۹)

«محبت و اخلاق ناب انسانی، تنها سلاحی بود که پیامبر (ص) با توسل بدان می توانست تیزی شمشیر خشونت دشمنان را کند گرداند؛ از این رو، در برابر کفار به گونه ای رفتار می کرد که هر چند بر او جفا می نمودند، خشمگین نمی شد و اکسیر محبت را به کار می گرفت.» (سنایی، ۱۳۷۷: ۱۹۹) «با یتیمان مهرورزی می کرد؛ از این رو، دُرّ یتیم نام گرفته.» (نظامی، ۱۳۸۵: ۲۳) و «قندخو نامیده می شود.» (مولوی، ۱۳۸۰: ۲۰۸۱/۴)

### شفاعت

اعتقاد به شفاعت در آخرت و در چهار چوب اذن الهی از عقاید مسلم اسلامی است که همه علمای شیعه و سنی آن را قبول دارند. کتاب خصال به نقل از رسول (ص) روایت نموده که «سه

طایفه نزد پروردگار شفاعت کنند و پذیرفته شود: پیغمبران و سپس علما و دیگر شهدا.» (حسین همدانی: ۱۴۰۴ق: ۱/۱۵۲) در حدیثی از پیامبر نیز آمده است که «انا سید ولد آدم ... و لافخر و انا اول مشفع و لافخر» (سیوطی، ۱۴۱۴ق: ۱/۴۱۳)؛ لذا سنایی در حدیقة الحقیقه (۱۳۷۷: ۲۰۷) و نظامی در خسرو و شیرین (نظامی، ۱۳۸۵ب: ۲۰) وجود مبارک نبوی را سبب شفاعت امت می- دانند. عطار معتقد است که پیامبر (ص) در روز قیامت با گفتن امتی امتی به شفاعت آنها خواهد پرداخت (عطار، ۱۳۸۳: ۲۴۶) سعدی در دیباچه بوستان، زمانی که آن حضرت را با اوصافی چون کریم السجایا، شفیع الوری، خواجه بعث و نشر امام الهدی و .... می ستاید بر شفاعت ایشان در روز قیامت اشاره می کند.

کریم السجایا، جمیل الشیم	نبی البرایا، شفیع الامم
شفیع الوری خواجه بعث و نشر	امام الهدی صدر ایوان حشر
	(سعدی، ۱۳۸۶: ۱۹)

### تواضع

پیامبر (ص) با همه بلندی مقامش، سخت متواضع بود، به عیادت بیماران می رفت. تشییع جنازه می کرد و دعوت بردگان را اجابت می نمود. کفش و جامه خود را وصله می زد و در خانه با خانواده در کارهای مورد نیازشان همکاری می کرد. وقتی از کنار کودکان می گذشت، به آنها سلام می داد در میان اصحاب چنان آمیخته با آنان می نشست که گویی یکی از آنهاست؛ هرگز جز تواضع در برخورد با مردم از او دیده نشد. می فرمود: «لاحسب الا بتواضع» (کلینی، ۱۳۶۵: ۲۳۸/۸) در سیره ایشان نیز نشانه های تواضع دیده می شود، چنان که ظاهرش با سایر مردم فرقی نداشت؛ از این رو، اشخاص ناشناس که به حضورش می آمدند نمی دانستند نبی اکرم (ص) کدام فرد است، لذا می پرسیدند: «کدام یک پیامبر خدایند؟» (مجلسی، ۱۴۱۲ق: ۲۲۹/۱۶) در اندیشه های عارفی چون عطار، در تواضع آن حضرت، همین بس که خود را بر هیچ کس فضل نمی نهاد. «نمونه بارز آن زمانی بود که در معیت ابوبکر صدیق و عمر، جهاز حضرت فاطمه را بر دوش گرفت و به خانه اش حمل کرد.» (عطار، ۱۳۸۷: ۳۲۸)

### رحمت

خداوند متعال، پیامبر(ص) را به عنوان مظهر رحمت معرفی کرده (انبیا/۱۰۷). حضرت رسول نیز در حدیثی خود را رحمت می نامد- «ایهاالناس ائما أنا رحمة مهدات» (ابن سعد، ۱۴۱۷ق: ۱/۱۹۲)؛ لیکن ابعاد این رحمت، از دیدگاه سنایی، تمام انسانها و موجودات را دربرمی گیرد؛ «از اینرو باید گفت رسول حق سفره الطاف و عنایاتش را در برابر همگان گسترانیده است.» (سنایی، ۱۳۷۷: ۱۹۱-۱۸۹) عطار ضمن تلمیح به این حدیث نبوی، رحمت پیامبر(ص) را آفتابی می داند که بر تمام خلائق پرتو افشانی می کند (عطار، ۱۳۸۳: ۲۴۴) مولانا نیز بر وجود این ویژگی تأکید می ورزد. (مولوی، ۱۳۸۰: ۵/۸-۱۰۷)

### ساده زیستی

عایشه می گوید: «پیامبر(ص) رحلت فرموده بود؛ درحالی که در خانه من چیزی که قابل خوردن باشد جز مستی جو، در طاقچه اتاق وجود نداشت و پیامبر(ص) می فرمود به من پیشنهاد شد که سرزمین بطحا برای من آکنده از طلا شود، گفتم: نه پروردگارا، یک روز گرسنه و یک روز سیر باشم. روزی که گرسنه باشم به پیشگاه تو زاری و دعا کنم و روزی که سیر باشم تو را سپاس و ستایش می گویم.» (نویری، ۱۳۶۴: ۲۳۹) دنیا به آن بزرگوار- به ویژه پس از فتح مکه- روی آورده بود؛ ولی شیوه او در خوراک و پوشاک، هیچ تغییری نکرد. از لذایذ زندگی روی گردان بود و ساده-زیستی را ترجیح می داد.

گاه گفتمی اجوع و گه اشبع	گاه گفتمی جهان مراست تبع
نزدی جز برای دین شمشیر	یک شکم نان جو نخوردی سیر
(سنایی، ۱۳۷۷: ۲۰۰)	

«کاخ دنیا در نظرش همانند کلوخی بی ارزش بوده.» (خاقانی، ۱۳۵۷: ۲۴)، «لیکن این بی توجهی از سر عزت بوده است؛ لذا در عین حال که درویشانه لباس می پوشید؛ لیکن درویشان را می پوشاند.» (نظامی، ۱۳۸۵: ۲۸) «فقرش، ناشی از سر سپردگی به باری تعالی بوده است؛ از اینرو، فقر را برای خود فخرمی دانست.» (عطار، ۱۳۸۶: الف: ۱۴۹) «در شب معراج نیز با آن که نعیم بهشت و خزائن نعمت فراپیشش بود؛ لیکن به گوشه چشمی به آنها ننگریست.» (مولوی، ۱۳۸۰: ۱/۳۹۵۲-۳۹۴۸).

### تقدّم و سیادت بر کاینات

یکی از مسایل عمده در عرفان اسلامی، مسأله تقدّم ذاتی رسول‌الله در خلقت و سیادت ایشان بر جمله کاینات است. گویند وجود مقدّس پیامبر(ص) نخستین آفریده الهی بود و سایر آفریدگان، بعد از وی و به برکت او وجود یافته‌اند. اگر او نبود، چیزی به وجود نمی‌آمد، بدین جهت همه آسمان‌ها و زمین و هر آنچه در آن‌هاست، طفیل وجود وی‌اند. تکیه‌گاه این مباحث، احادیثی است که از خود پیامبر در این زمینه وارد شده است: چنانکه فرموده‌اند: «أول ما خلَق اللهُ نُورِي». (مجلسی، ۱۴۱۲ق: ۱۱۶/۱)

عده‌ای بر این اساس، بر مبنای حدیث قدسی «لولا محمد ما خلقت الدنيا والاخره.» (فروزانفر، ۱۳۴۷: ۱۷۲) هدف غایی آفرینش را شخص پیامبر می‌دانند. همچنین حدیث قدسی «لولاک لما- خلقت الافلاک.» (همان: ۸۷۲) مبین این نکته است که کل کاینات، به خاطر وجود حضرت رسالت(ص) خلق شده است.

سخنوران زبان فارسی با الهام از این احادیث، هدف از آفرینش عالم را خلق وجود نبوی دانسته و ضمن تأکید بر سیادت ایشان بر کاینات، هر دو گیتی را طفیل وجود آن جناب می‌دانند.

**خود جهان جملگی طفیلش بود      انس و جن کمترین خیلش بود**

(سنایی، ۱۳۷۷: ۲۲۳)

«آن بزرگوار در نظر شاعر شروان بسان فرمانروایی است که خداوند برایش از تاج ازل، کلاه و از درع ابد، قبا ساخته و کل جهان را از برای او خلق کرده است.» (خاقانی، ۱۳۵۷: ۱۵۰) نظامی به سبقت حضرتش بر کل هستی اشاره دارد. (نظامی، ۱۳۸۵: پ: ۲۰) و معتقد است تمامی آفرینش، خاک کوی محمّد(ص) هستند: «چرا که او چراغ روشنی‌بخشی است که کارگاه آفرینش را زینت داده و خاک وجود انسانها به برکت وجود ایشان، تبدیل به کیمیا شده است.» (همان، ۱۳۸۵: پ: ۲۳). «نه تنها موجودات و جهان هستی؛ بلکه پیامبران دیگر و اولیا که نظامی از آنها به اصل‌داران پاک تعبیر می‌کند، به همراه تمام آدمیان طفیل وجود حضرت محمّد(ص) هستند و به خاطر او خلق شده‌اند.» (همان، ۱۳۸۵، پ: ۲۶)

عطار، «وجود مبارک نبوی را مرجع خلق و امام کاینات می بیند و ضمن اشاره بر سیادت او بر کاینات» (عطار، ۱۳۸۶: ب: ۱۳۲) «هشت جنت را جرعه ای از جام نبوت می بیند و آنگاه تمام اجرام فلکی و خورشید را طفیل وجود حضرتش می نامد» (همان: ۱۳۴) و با تلمیح به حدیث قدسی «خلقت الاشياء لأجلک و خلقتک لأجلی» (افلاکی، بی تا: ۸۷۱)، «ضمن تأکید بر سیادت او بر کاینات، مقصود از هستی را خلقت وجود حضرت معرفی می کند.» (عطار، ۱۳۸۳: ۲۴۴) مولوی نیز به استناد حدیث لولاک لما خلقت الافلاک، «آن سرّی را که اصل و حقیقت ساری در جهان یعنی هستی صورت مثالی عالم است، در محمد (ص) تحقق یافته می بیند و بر این معنی که کلّ هستی و کاینات به خاطر وجود حضرت رسالت خلق شده است» اشاره می کند. (مولوی، ۱۳۸۰: ۱۰۵/۶-۱۰۲) سعدی، «پیامبر (ص) را اصل وجود» (۱۳۸۶: ۲۰) و شبستری، «آفرینش را وامدار ایشان» می داند. (۱۳۸۶: ۱۸۹)

### علم به اسرار

بر اساس آیات و روایات اسلامی، منشأ علم پیامبران، علم لایزال الهی است. علمی که با واسطه فرشته وحی در بیداری یا رؤیاهای صادق و توسط پیامبران پیشین و مانند آنها به پیامبران داده می شد؛ چنان که در آیات ۲۶ و ۲۷ سوره جن، یک قاعده کلی در مورد علم غیب بیان می دارد و می فرماید دانای غیب، خداوند است و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی سازد؛ سپس به عنوان یک استثنا از این مسأله کلی، می فرماید: مگر رسولانی را که آنها را برگزیده و از آنان راضی شده، آنچه را بخواهد از علم غیب به او می آموزد. در روایات نیز به خدادادی بودن علم پیامبران، تصریح شده است (ر.ک. مجلسی، ۱۴۱۲: ق: ۱۱/۴۸۴۹) از نظر عقلی نیز ممکن نیست که علم پیامبران از راه های معمول مانند آموختن از معلم به دست آمده باشد؛ زیرا انبیا برای پیشبرد اهداف خود به علمی نیاز داشتند که آموزش آنها از عهده انسانهای عادی خارج است؛ مانند علم به غیب و خبر دادن از آینده. سنایی به این خصلت نبوی اشاره کرده (۱۳۷۷: ۱۹۶) و بر این باور است که:

بنموده بدو عیان مولی      آیه الصغری و آیه الکبری

(همان: ۱۹۵)

در اندیشه عطار نیز، «خداوند عالم، تمامی اسرار را به رسولش الهام کرد تا دیگران از تعالیم او به کمال دست یابند.» (عطار، ۱۳۸۶: ۱۳۶)

### رسالت عام

در مجمع‌البیان به نقل از پیامبر(ص) روایت شده است که «به من پنج چیز داده‌اند که به احدی از انبیای قبل از من ندادند، اول این که من مبعوث شده‌ام به کافه مردم، ... و اما سایر انبیا هر یک مبعوث می‌شد به قوم خودش. دوم این که مرا به وسیله رعب و وحشت یاری فرمود. سوم این که غنیمت برای من حلال شد. چهارم این که تمام روی زمین برایم مسجد و هم طهور شد. پنجم این که به من شفاعت دادند و من آن را برای امتم در روز قیامت ذخیره کرده‌ام.» (موسوی همدانی، ۱۳۷۴: ۵۷۰/۱۶) عطار با الهام از این روایات، «به عمومیت رسالت پیامبر» اشاره می‌کند. (عطار، ۱۳۸۳: ۲۴۶)

از این سان دعوت کل کرده‌ای تو غم امت دمامد خورده‌ای تو  
(عطار، ۱۳۸۷: ۱۱۸)

### تقدم و سیادت بر انبیا

بر اساس آیات الهی، پیامبران در مقام و منزلت واحدی نیستند؛ بلکه جایگاه‌های گوناگونی در پیشگاه ربوبیت دارند. (بقره/۲۵۳) در احادیث و روایات نیز بر این موضوع تأکید شده است؛ چنان که پیامبر(ص) می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى... فَضَّلَنِي عَلَى جَمِيعِ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ» (فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۱۹۸/۳) علاوه بر این، عموم عارفان با استناد به حدیث نبوی «كنت نبياً و آدم بين الماء و الطين» (همان: ۴۰۲/۱۶)، بر تقدم رسالت ایشان بر سایر انبیا تأکید دارند.

سنایی با الهام از این آیات و روایات، «بر تقدم رسالت خواجه کاینات» اشاره کرده (سنایی، ۱۳۷۷: ۲۰۱) و بر این باور است که تمامی انبیا در مقابل عظمت مقام او، تسلیم شده‌اند و هر یک به نوعی خدمتگزاری او را برجای می‌آورند؛ چنان که لقمان، نگهبان درگاه و سلیمان وکیل سرای شده‌اند. (همان: ۲۰۸) نظامی، محمد(ص) را سرور پیامبران نامیده و مقام او را از حضرت

آدم(ع) برتر می‌داند و علت این ارجحیت را در این می‌داند که آدم از بهشت بیرون رانده شد؛ لیکن حضرت محمد(ص) از عالم خاک به بهشت رفت. (نظامی، ۱۳۸۵ الف: ۲۱) چنین است که روغن تمام چراغ‌های نبوت از دریوزگی شمع وجود او روشن شده و بر یوسف و خضر و سلیمان و موسی هم برتر هست. (همان: ۲۱) شایستگی‌های حضرت ختمی مرتبت در مقایسه با دیگر انبیای ادیان الهی از نظر عطار دور نمانده و این موضوع از دیدگاه او، به معنای نفی حقایق ادیان دیگر نیست؛ بلکه بر این باور است که «وقتی خورشید هدایت حضرت(ص) طلوع کرد، عرصه بر نورافشانی ستاره وجود دیگر انبیا، تنگ گردید.» (عطار، ۱۳۸۶ ب: ۱۳۴)؛ «بنابراین حضرت توانست علم اسما را به آدم بیاموزد؛ آنگاه درس «ما اوحی» را به ادریس تعلیم دهد.» (همان: ۱۳۷) در منطق الطیر، وجه دیگری از این سیادت مطرح می‌شود و آن این که «حضرت موسی هنگامی که به سرزمین مقدس طور وارد شد از باری تعالی خطاب شد که فاخلع نعلیک؛ لیکن حضرت محمد(ص) در شب معراج، حتی صدای نعلین بلال را در آسمان‌ها می‌شنید» (عطار، ۱۳۸۳: ۲۴۸-۲۴۷) مولوی معتقد است که «نام محمد(ص) نام جمله انبیا است؛ از این رو، پیامبر(ص) فرمود که آدم و پیامبران دیگر در زیر پرچم هستند. برای همین بود که حضرت ختمی مرتبت، رمز حدیث الاخرون السابقون را آشکار کرد و فرمود که هر چند من بر حسب ظاهر از حضرت آدم زاده شده‌ام؛ اما بر حسب باطن، من جلد بزرگ او هستم، زیرا فرشتگان به خاطر من بر آدم(ع) سجده کردند و آدم به واسطه نور من بر فلک هفتم صعود کرد.» (مولوی، ۱۳۸۰: ۵۲۸/۴-۵۲۶) شیخ محمود شبستری نیز در اشاره به همین معنی گوید:

درین ره انبیا چون ساربانند	دلیل و رهنمای کاروانند
وز ایشان سید ما گشته سالار	هم او اول هم او آخر در این کار
	(شبستری، ۱۳۸۶: ۴۹-۴۸)

### ختم رسالت

از جمله نعوتی که تنها به پیامبر اکرم(ص) اختصاص دارد و مفسران در رابطه با آن اتفاق نظر دارند؛ خاتمیت ایشان است. قرآن کریم می‌فرماید: «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ.» (احزاب/ ۴۰) رسول(ص) نیز می‌فرماید: «أنا خاتم النبیین و... رسول رب العالمین.»

(مجلسی، ۱۴۱۲ق: ۲۴۹/۹). در حدیث منزلت نیز خطاب به علی(ع) فرموده‌اند: «اما ترضی أن تکون مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى أَلَا لَا نَبِيَّ بَعْدِي.» (همان: ۲۵۳/۳۷)

سنایی (۱۳۷۷: ۱۹۷)، نظامی (۱۳۸۵: ۳۲-۲۵) و عطار (۱۳۸۷: ۱۱۸) با الهام از این روایات و آیات، خاتمیّت بخشی به رسالت را از اوصاف آن حضرت معرفی می‌کنند. در باور مولانا، دین پیامبر(ص)، تنها راه رستگاری است و خود ایشان آخرین فرستاده‌ای است که بشر را به سوی خدا می‌خواند و بعد از او نه دینی خواهد بود و نه پیامبری. (مولوی، ۱۳۸۰: ۶/۱۷۳-۱۶۴) شیخ محمود شبستری نیز بر این باور است که «رسالت از حضرت آدم آغاز شد.» (شبستری، ۱۳۸۶: ۱۸۳)؛ لیکن در وجود حضرت محمد(ص) به کمال رسید؛ لذا باید گفت که «پایان راه شریعت بر آن حضرت ختم شده است.» (همان: ۵۰)

### هدایت‌گری

اقوامی که پیامبر(ص) هدایت آنها را بر عهده گرفته بود؛ از نظر فرهنگ، تمدن، اخلاق و بینش در یک سطح نبودند و همین مسأله باعث بروز مشکلات فراوانی برای آن حضرت در راه تبلیغ دین اسلام شد. خداوند برای پیروزی بر این سختی‌ها، او را با استعدادهای فراوانی که مظهر مجموعه‌ای از کمالات انسانی بود آفرید و پس از چهل سال تربیت زیر نظر بزرگترین فرشته الهی برای رهبری برگزید؛ از اینرو، پیامبر(ص) علاقه وافری به هدایت عموم و حتی مشرکان داشت و می‌کوشید تا با هر وسیله ممکن، آنان را به صف مؤمنان بکشاند. این موضوع، دستمایه‌ای برای سخنوران زبان فارسی در خلق مضامین عالی شده است؛ سنایی (۱۳۷۷: ۱۸۹)، نظامی (۱۳۸۵: ۲۰) و عطار (۱۳۸۳: ۲۴۷) ضمن تأکید بر این خلق نبوی بر این باورند که حضرت با هدایتگری خود به حلّ و عقد مشکلات مردم می‌پرداخت. مولانا در تفسیر یایها المزمّل، از زبان باری تعالی، خطاب به پیامبر(ص) می‌گوید که تو هوش جهان سرگردان هستی و راهنمایی خلق بر عهده توست؛ از اینرو، نمی‌توانی مانند حضرت عیسی عزلت بگیری و به خاطر طاعنان، نقش هدایتگری خود را واگذاری. (مولوی، ۱۳۸۰: ۴/۱۴۶۳-۱۴۵۳) شبستری نیز گوید:

شده او پیش و دلها جمله در پی گرفته دست جانها دامن وی

(شبستری، ۱۳۸۶: ۵۱)

### امّی بودن

راغب در مفردات الفاظ قرآن، امّی را منسوب به ام القری یعنی شهر مکه می‌داند (ر.ک. راغب اصفهانی، ۱۳۸۱: ۸۷)؛ «لیکن قریب به اتفاق اندیشمندان، آن را به معنای کسی که نمی‌تواند بخواند و بنویسد معنی کرده‌اند. در القاموس المحيط و لسان العرب» آمده است (فیروزآبادی، ۱۴۱۹ق: ۱۰۷۷) که «امّ، کسی که بر اصل خلقت از مادر باقی مانده است و نوشتن نمی‌داند؛ فرد نادان و بددهن و کم سخن را نیز گویند.» (ابن منظور، ۱۴۱۲ق: ۳۴/۱۲)

امّی بودن پیامبر (ص) در معنای ناتوانی در خواندن و نوشتن، یکی از مباحثی است که شبّهات فراوانی درباره آن از سوی برخی از مستشرقین مطرح شده است. در پژوهشی که به نقد و بررسی آرای مستشرقین درباره امّی بودن پیامبر پرداخته شده به این نتیجه رسیده‌اند که «برخی از مستشرقین آگاهانه، یا غیرآگاهانه در تشکیک این امر برآمده‌اند و از امّی بودن، معنای دیگری را ارائه داده‌اند که چکیده تمام اقوال، خواندن و نوشتن پیامبر (ص) را از قبل از بعثت و بعد از آن تأیید می‌کند.» (ابراهیمی و طهماسبی بلداجی، ۱۳۹۳: ۱۷۶)

در این میان شعرای پارسی‌گوی، ضمن آن که بر امّی بودن پیامبر (ص) تأکید می‌ورزند؛ لیکن بر این باورند که وجود پربرکت نبوی شمع فروزانی است که علم حقایق هستی را در سینه دارد. سنایی معتقد است که «تمامی علوم غیب در دل مصطفی (ص) به ودیعه نهاده شده است.» (سنایی، ۱۳۷۷: ۱۹۱) خاقانی، «ضمن اشاره به امّی بودن حضرت، نه تنها درس نخواندن و قلم به دست نگرفتن را عیبی برای او نمی‌داند؛ بلکه بر انگشتان اعجازگر پیامبر که با اشاره‌ای ماه را شکافته، افتخار می‌کند» (خاقانی، ۱۳۵۷: ۱۵۰). نظامی، ایشان را درس ناخوانده گویایی می‌داند که «مستجمع تمام علوم است و با زبان فصیح، از الف آدم تا میم مسیح سخن می‌گوید. نانوشته‌هایی را می‌خواند؛ در حالی که قلم به دست نگرفته و امّی هست.» (نظامی، ۱۳۸۵: ۲۵) عطار معتقد است که «دانش حضرت رسول، نه از علوم ظاهری و اکتسابی؛ بلکه از علوم ذاتی بود که نه از راه متعارف برای کسب علم، بلکه از طریق وحی الهی به دست آمده بود؛ لذا خداوند به او دستور داد که این علوم را بخواند؛ لیکن نه از دفتر» (عطار، ۱۳۸۳: ۲۴۷) مولوی نیز بر این باور است که «به برکت وجود علم لدنی در سرشت محمّدی، هزاران کتاب شعر در حضور امّی حضرتش، خوار و خفیف می‌گردد.» (مولوی، ۱۳۸۰: ۵۲۹/۱)

## نتیجه‌گیری

در مثنوی‌های شعر فارسی، بیشتر به جنبه‌های خُلقی رسول اکرم(ص) توجه شده و جنبه‌های ظاهری و جسمانی ایشان کمتر مورد توجه واقع شده است. مولوی، سعدی و شبستری، اشاره‌ای به اوصاف جسمانی و خُلقی پیامبر ندارند. خاقانی به نعت گیسوان رسول(ص) پرداخته است. عطار، علاوه بر توصیف گیسوان ایشان، به نورانیت چهره، شکستن دندان حضرت و تأیید مَهر نبوت پرداخته است. سنایی و نظامی بیش از بقیه شاعران به اوصاف ظاهری و خُلقی پیامبر(ص) اشاره کرده‌اند. سنایی، نعت‌هایی در مورد گیسوان، قد و قامت، چهره، چشم و دندان ایشان سروده و نظامی علاوه بر توصیف گیسو، قد و قامت، چهره و دندان رسول(ص)، به وجود مَهر نبوت در جسم نبوی اشاره کرده است؛ بنابر این باید گفت توجه به اوصاف خُلقی پیامبر(ص) تا پایان قرن ششم هجری مورد توجه شعرا بوده است و از آن پس با دور شدن تدریجی از صدر اسلام؛ از این اوصاف، در شعر قرن هفتم و قرن هشتم هجری ذکری به میان نمی‌آید. به نظر می‌رسد، توجه به قرآن در این قرون بیشتر از الهام از روایات بوده است؛ لذا با عنایت به این که اوصاف خُلقی رسول(ص) در قرآن مورد اشاره قرار نگرفته، سخنوران زبان فارسی نیز با بهره‌مندی از منبع وحی و برخی از روایات، صرفاً به نعت اوصاف خُلقی حضرت(ص) روی آورده‌اند.

برخی از سخنوران، بیش از بقیه به ذکر اوصاف خُلقی پیامبر(ص) پرداخته‌اند؛ چنان که از میان هفده خصیله‌ای که در مثنوی‌های شعر فارسی مورد نعت قرار گرفته‌اند؛ سنایی و عطار هر کدام به پانزده منقبت توجه کرده‌اند. به غیر از تواضع حضرت و رسالت عام ایشان، بقیه اوصاف خُلقی ایشان مورد ستایش سنایی قرار گرفته است. عطار به جز شجاعت و مهرورزی حضرت محمد(ص) بقیه اوصاف خُلقی ایشان را مورد ستایش قرار داده است. نظامی، دوازده ویژگی برای اوصاف خُلقی پیامبر(ص) برشمرده است که عبارتند از: بی‌سایگی، امی بودن، استغراق در عبادت، شجاعت، بخشندگی، مهرورزی، شفاعت، ساده‌زیستی، تقدّم بر کاینات، ختم رسالت، سیادت بر انبیا و هدایت‌گری. مولوی، این ویژگی‌ها را در نُه مورد خلاصه کرده که عبارتند از: امی بودن، سخاوت، مهرورزی، رحمت، ساده‌زیستی، تقدّم بر کاینات، ختم رسالت، تقدّم بر انبیا و هدایت‌گری. شبستری به بیان پنج ویژگی، نداشتن سایه، تقدّم بر کاینات، هدایت‌گری، ختم رسالت و سیادت بر انبیا

پرداخته و خاقانی سه ویژگی امی بودن، ساده زیستی، تقدم بر کاینات را مطرح کرده است. سعدی، دو وصف برای خلق نبوی قائل شده است که عبارتند از شفاعت و سیادت بر کاینات. بدین سان، معلوم می گردد که سنایی و عطار، بیشترین توجه را به بیان اوصاف خلقی حضرت محمد (ص) داشته اند و سعدی کمترین اشاره را به این اوصاف کرده است. در این میان، بیشترین تأکید سخنوران بر سیادت حضرت بر کاینات متمرکز شده است و تمامی شعرای مورد بحث به این مقوله پرداخته اند و سنایی بیش از بقیه سخنوران به نعت اوصاف خلقی و خلقی پیامبر (ص) پرداخته است.

### صور نوعی خلق و خلق نبوی

شعرا اوصاف	تذکره	خاقانی	نقش	عطار	مولوی	سعدی	شیخ محمود شبستری
اوصاف خلقی	۱. گیسو ۲. قد و قامت ۳. چهره ۴. چشم ۵. دندان	۱. گیسو ۲. قد و قامت ۳. چهره ۴. دندان ۵. مهر نبوت	۱. گیسو ۲. قدم و قامت ۳. چهره ۴. دندان ۵. مهر نبوت	۱. گیسو ۲. چهره ۳. دندان ۴. مهر نبوت	-----	-----	-----
اوصاف خلقی	۱. بی سایگی ۲. امی بودن ۳. استغراق در عبادت ۴. اقتدار و شجاعت ۵. صبر و بردباری ۶. سخاوت ۷. خوش خلقی ۸. شفاعت ۹. رحمت ۱۰. ساده زیستی ۱۱. تقدم بر کاینات ۱۲. علم به اسرار ۱۳. تقدم بر انبیا ۱۴. ختم رسالت ۱۵. هدایتگری	۱. امی بودن ۲. ساده زیستی ۳. تقدم بر کاینات عبادت ۴. اقتدار و شجاعت ۵. سخاوت ۶. خوش خلقی ۷. شفاعت ۸. ساده زیستی ۹. تقدم بر کاینات ۱۰. تقدم بر انبیا ۱۱. ختم رسالت ۱۲. هدایتگری	۱. بی سایگی ۲. امی بودن ۳. استغراق در عبادت ۴. اقتدار و شجاعت ۵. سخاوت ۶. خوش خلقی ۷. شفاعت ۸. ساده زیستی ۹. تقدم بر کاینات ۱۰. تقدم بر انبیا ۱۱. ختم رسالت ۱۲. هدایتگری	۱. بی سایگی ۲. امی بودن ۳. استغراق در عبادت ۴. صبر و بردباری ۵. سخاوت ۶. شفاعت ۷. تواضع ۸. رحمت ۹. ساده زیستی ۱۰. تقدم بر کاینات ۱۱. علم به اسرار ۱۲. رسالت عام ۱۳. تقدم بر انبیا ۱۴. ختم رسالت ۱۵. هدایتگری	۱. امی بودن ۲. سخاوت ۳. خوش خلقی ۴. رحمت ۵. ساده زیستی ۶. تقدم بر کاینات ۷. تقدم بر انبیا ۸. ختم رسالت ۹. هدایتگری	۱. شفاعت ۲. تقدم بر کاینات ۳. تقدم بر انبیا ۴. ختم رسالت ۵. هدایتگری	۱. بی سایگی ۲. تقدم بر کاینات ۳. تقدم بر انبیا ۴. ختم رسالت ۵. هدایتگری

فهرست منابع و مآخذ

الف: کتابنامه

- ۱- قرآن.
- ۳- ابن بابویه قمی، ابوجعفر محمد بن علی، (۱۴۱۳ق)، *من لایحضره الفقیه*، قم: مدرسین حوزه علمیه.
- ۴- ابن سعد، محمد بن سعد، (۱۴۱۷ق)، *الطبقات الکبری*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ۵- ابن شهر آشوب، محمد ابن علی، (۱۳۶۴)، *مناقب*، تصحیح هاشم رسولی و محمد حسین آشتیانی، قم: علامه.
- ۶- ابن منظور، جمال الدین محمد، (۱۴۱۲ق)، *لسان العرب*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ۷- احمدی بیرجندی، احمد، (۱۳۷۹)، *مدایح محمد (ص) در شعر فارسی*، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- ۹- افلاکی، شمس الدین احمد، (بی تا)، *مناقب العارفین*، به اهتمام تحسین یازیچی، آنقره: انجمن تاریخ ترک.
- ۱۰- انوری، حسن، (۱۳۸۱)، *فرهنگ بزرگ سخن*، تهران: سخن.
- ۱۱- ایزدپناه، عباس، (۱۳۷۸)، *در قلمرو فلسفه ادبیات، نقد دینی*، تهران: عروج.
- ۱۲-
- ۱۳- بیهقی، احمد بن حسین، (۱۳۶۱)، *دلائل النبوه*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۴- ترمذی، ابو عیسی محمد بن عیسی، (۱۳۹۱)، ترجمه عبدالقادر ترشابی، بی جا: حرمین.
- ۱۵- جامی، نورالدین عبدالرحمن، (۱۴۳۱ق)، *شواهد النبوه*، بی جا: مکتبه الحقیقه.
- ۱۶- حسینی همدانی، سید محمد حسین، (۱۴۰۴ق)، *انوار درخشان*، تهران: لطفی.
- ۱۷- خاقانی، بدیل بن علی، (۱۳۵۷)، *تحفه العرافین*، تعلیقات یحیی قریب، تهران: ابن سینا.
- ۱۸- خرگوشی، ابوسعید واعظ، (۱۳۶۱)، *شرف النبوی*، ترجمه نجم الدین محمود راوندی، تهران: بابک.

- ۱۹- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۳)، لغت نامه دهخدا، تهران: دانشگاه.
- ۲۰- دهشیری، سیدضیاء، (۱۳۴۸)، نعت حضرت رسول (ص) در شعر فارسی، مقدمه جلال الدین همایی، بی جا: بی نا.
- ۲۱- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۳۸۱)، مفردات الفاظ القرآن، تحقیق صنوان عدنان، قم: ذوی القربی.
- ۲۲- زکی مبارک، محمد، (۱۹۹۷)، المدائح النبویه، دمشق: مکتب الشرق.
- ۲۴- سعدی، مصلح الدین، (۱۳۸۶)، بوستان، تصحیح: رضا انزابی نژاد و سعیدالله قره بگلو، تبریز: آیدین.
- ۲۵- سنایی، مجدودبن آدم، (۱۳۷۷)، حدیقه الحقیقه، به تصحیح مدرس رضوی، تهران: دانشگاه.
- ۲۶- سیوطی، جلال الدین، (۱۴۱۴ق)، الدرر المنثور فی التفسیر الماثور، بیروت: دارالفکر.
- ۲۷- شاهرخی، محمد، مشفق کاشانی، (۱۳۷۴)، سیمای محمد (ص) در آئینه شعر فارسی، تهران: ارشاد.
- ۲۸- شبستری، شیخ محمود، (۱۳۸۶)، گلشن راز، تصحیح و شرح بهروز ثروتیان، تهران: بین الملل.
- ۲۹- صدوق، محمد بن علی، (۱۳۶۲)، الحضال، قم: نشر اسلامی.
- ۳۰- طباطبائی، سید محمدحسین، (۱۳۹۵)، سنن النبوی، ترجمه محمد هادی فقیهی، تهران: اسلامیة.
- ۳۱- طبری، محمد بن جریر، (۱۳۵۲)، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.
- ۳۲- عطار، فریدالدین، (۱۳۸۳)، منطق الطیر، تصحیح و تعلیقات شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
- ۳۳- \_\_\_\_\_، (۱۳۸۶ الف)، اسرارنامه، تصحیح و تعلیقات شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
- ۳۴- \_\_\_\_\_، (۱۳۸۶ ب)، مصیبت نامه، تصحیح و تعلیقات شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
- ۳۵- \_\_\_\_\_، (۱۳۸۷)، الهی نامه، تصحیح و تعلیقات شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
- ۳۶- فروزانفر، بدیع الزمان، (۱۳۴۷)، احادیث مثنوی، تهران: امیرکبیر.
- ۳۷- ۳۸- فیروزآبادی، مجدالدین محمد، (۱۴۱۹ق)، القاموس المحیط، بیروت: الرساله.
- ۳۹- فیض کاشانی، محمد حسین، (۱۴۱۵ق)، تفسیر الصافی، تهران: الصدر.
- ۴۰- قمی، شیخ عباس، (۱۴۲۲ق)، منتهی الامال، ترجمه سیدهاشم میلانی، قم: جامعه مدرسین.

- ۴۱- کاشانی، ملافتح الله، (۱۳۷۳ق)، خلاصه المنهج، تهران: اسلامیه .
- ۴۲- کاظمیان، احمد، (۱۳۸۵)، سیمای پیامبر اعظم در نظم فارسی، تهران: دانش پژوهان.
- ۴۳- کلینی، محمدبن یعقوب، (۱۳۶۵)، الکافی، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- ۴۶- مجلسی، محمدباقر، (۱۴۱۲ق)، بحار الانوار، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- ۴۸- مدرّسی، فاطمه، (۱۳۸۷)، سیمای رسول مهر در ادب فارسی، قم: مهرالمؤمنین.
- ۴۹- موسوی همدانی، سیدمحمدباقر، (۱۳۷۴ق)، ترجمه تفسیر المیزان، قم: جامعه مدرسین.
- ۵۰- مولوی، جلال الدین، (۱۳۸۰)، مثنوی، براساس نسخه نیکلسن، تهران: ققنوس.
- ۵۲- نظامی گنجوی، جمال الدین، (۱۳۸۵الف)، اقبالنامه، تصحیح حسن و حیدر دستگردی، تهران: افکار.
- ۵۳- \_\_\_\_\_، (۱۳۸۵ب)، خسرو شیرین، تصحیح حسن و حیدر دستگردی، تهران: افکار.
- ۵۴- \_\_\_\_\_، (۱۳۸۵پ)، شرفنامه، تصحیح حسن و حیدر دستگردی، تهران: افکار.
- ۵۵- \_\_\_\_\_، (۱۳۸۵ت)، لیلی مجنون، تصحیح حسن و حیدر دستگردی، تهران: افکار.
- ۵۶- \_\_\_\_\_، (۱۳۸۵ث)، مخزن الاسرار، تصحیح حسن و حیدر دستگردی، تهران: افکار.
- ۵۷- \_\_\_\_\_، (۱۳۸۵ج)، هفت پیکر، تصحیح حسن و حیدر دستگردی، تهران: افکار.
- ۵۸- نویری، شهاب الدین احمد، (۱۳۶۴)، نهضت الأدب، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: امیرکبیر.

### ب- مقالات

- ۴۵- ابراهیمی، ابراهیم، طهماسبی بلداجی، اصغر، (۱۳۹۳)، نقد و بررسی آرای مستشرقان درباره امّی بودن پیامبر(ص)، پژوهشنامه معارف قرآنی، سال پنجم، شماره ۱۸، صص: ۱۸۰-۱۵۷.
- ۴۶- اسداللهی، خدابخش، عالیه نظامی رشید، (۱۳۹۴)، سیمای محمد در دیوان شهریار، مطالعات شهریارپژوهی، سال دوم، شماره پنجم، صص: ۸۷-۵۷.
- ۴۷- بزرگ بیگدلی، سعید، مریم صادقی، (۱۳۸۶)، بازتاب شخصیت پیامبر(ص) در شعر فارسی معاصر، پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره نهم، صص: ۲۷۹-۲۵۳.

- ۴۸- سرباز، حسن، فوادمینجی، (۱۳۹۴)، بررسی تطبیقی اسراء و معراج در مدایح نبوی بوصسیری و عطار نیشابوری، ادبیات تطبیقی، سال اول، شماره دوم، صص: ۲۱-۹.
- ۴۹- فلاّح، ابراهیم، (۱۳۹۶)، مدایح نبوی در اشعار جمال الدین عبدالرزاق و صفی الدین حلّی، مطالعات ادبیات تطبیقی، سال یازدهم، شماره ۴۴، صص: ۲۱۴-۱۹۵.
- ۵۰- کهن ترابی، میثم، (۱۳۹۵)، پژوهشی درباره روایات سایه نداشتن پیامبر و ائمه اطهار، علوم حدیث، سال ۲۱، صص: ۷۶-۵۳.
- ۵۱- ماهیار، عباس، لایلا کرمی، (۱۳۹۶)، تحلیل نعت حضرت محمد(ص) در قصاید خاقانی، ادب فارسی، سال هفتم، صص: ۷۲-۵۳.
- ۵۲- محسنی نیا، ناصر؛ سیدامیری، جهادی، (۱۳۸۹)، نقد و بررسی مدایح نبوی کعب بن زهیر و خاقانی، لسان مبین، سال دوم، صص: ۱۹۵-۱۷۱.
- ۵۳- نفیسی، ابوتراب، (۱۳۵۴)، تحقیقی درباره ماهیت مهربوت حضرت خاتم انبیاء، مطالعات اسلامی، شماره ۱۵۵، صص: ۲۱-۵.
- ۵۴- واتقی راد، محمدحسین، (۱۳۹۱)، بارخوانی امی بودن پیامبر اسلام، پژوهش های علوم تاریخی، شماره ۲، صص: ۱۴۴-۱۲۵.